

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**14010815**

**موضوع**: تمکن از تصرف /شرایط مال زکوی /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

# وقوع سقط یا ارسال در نقل ابن ابی عمیر از سدیر

بحث درباره وثاقت سدیر صیرفی بود. برای وثاقت سدیر صیرفی به روایت ابن ابی عمیر استدلال شده بود. بحث های متنوعی در این زمینه دنبال شد که یکی از نکات این بود که روایت ابن ابی عمیر از سدیر صیرفی باید همراه با سقط یا ارسال است. این مطلب را می توان با تقریب های مختلف بیان کرد.

## تقریب اول: وجود واسطه بین ابن ابی عمیر و سدیر در معمول روایات

یک تقریب مقایسه روایات ابن ابی عمیر و سدیر است که معمولا بین آنها واسطه وجود دارد. در روایت مورد بحث محمد بن سنان و عبد الله بن جبله همراه ابن ابی عمیر از سدیر صیرفی روایت کردند که می توان ارتباط این دو راوی با سدیر صیرفی را داخل بحث کرد.

## تقریب دوم: ناسازگاری طبقه سدیر با نقل مستقیم ابن ابی عمیر از او

تقریب دیگر آن است که گفته شود: طبقه سدیر صیرفی با نقل مستقیم ابن ابی عمیر سازگار نیست. دریافتن طبقه سدیر صیرفی و کشف ناسازگاری نقل ابن ابی عمیر، چند راه دارد که بسیاری از آنها به تنهایی اطمینان بخش نیستند و با ضمّ به یکدیگر باید به آنها استدلال کرد.

### راه اول: دلالت مخاطب قرار گرفتن به کنیه بر مسن بودن در زمان امام باقر علیه السلام

یک راه این است که گفته شود: سدیر صیرفی در زمان امام باقر علیه السلام ظاهرا بزرگ بوده و به همین دلیل امام علیه السلام با کنایه او را مخاطب قرار می داده است و خطاب به کنیه در مواردی است که شخص سنی داشته باشد. مواردی که امام علیه السلام به سدیر با کنیه ابا الفضل خطاب کردند به این قرار است: بصائر الدرجات؛ ص: 137، رقم: 7 و ص: 399 رقم 9 و 11، تفسیر عیاشی؛ ج 1 ص: 13 ح 2 و ج 2 ص: 62 رقم 2، کافی؛ ج 8 ص: 245 رقم 34، فقیه؛ ج 3 ص: 200 رقم 3854، الاختصاص؛ ص 317 و 318.

### راه دوم: استبعاد نقل ابن ابی عمیر از اصحاب السجاد علیه السلام

راه دیگر آن است که گفته شود: سدیر از اصحاب امام سجاد علیه السلام است و طبقه ابن ابی عمیر به نحوی است که مناسب نیست از اصحاب امام سجاد علیه السلام نقل روایت کند. این مطلب که طبقه ابن ابی عمیر به نحوی نیست که بتواند از اصحاب امام سجاد علیه السلام روایت نقل کند را می توان به چند نحو تقریب کرد.

#### وجه اول: عدم وجود اصحاب السجاد علیه السلام در مشایخ ابن ابی عمیر

اولین وجه آن است که در مشایخ ابن ابی عمیر از اصحاب امام سجاد علیه السلام یافت نمی شود.

این مطلب متوقف بر بررسی تمام مشایخ ابن ابی عمیر است که آیا در مشایخ او از اصحاب امام سجاد علیه السلام وجود دارد؟ در تتبّع اجمالی مواردی یافت می شود که ابن ابی عمیر از اصحاب امام سجاد علیه السلام روایت کرده است. در دو مورد ابن ابی عمیر از ابی حمزه ثمالی به صورت مستقیم نقل روایت کرده است: توحید؛ ص: 388 رقم 34 و خصال؛ ص: 385 رقم 66. ممکن است گفته شود: این مواردِ نادر قابل اطمینان نیست که حتما صحیح باشد. البته این روش وابسته به نگاه کردن تمام مشایخ ابن ابی عمیر است تا ملاحظه شود آیا در مشایخ ابن ابی عمیر از اصحاب امام سجاد علیه السلام وجود دارد؟

#### وجه دوم: حداقل سن محتمل برای سدیر در زمان امام سجاد علیه السلام

روش دیگر آن است که سدیر اگر از اصحاب امام سجاد علیه السلام باشد، حداقل باید در زمان آن امام علیه السلام 15 سال داشته باشد. این روش جواب نمی دهد زیرا امام سجاد علیه السلام در سال 94 ه ق به شهادت رسیده است و اگر سدیر در زمان شهادت امام 16 سال داشته باشد، تولد او حدود سال 80 ه ق خواهد بود و اگر 80 سال سن داشته باشد، وفات او 160 ه ق خواهد بود و اگر 75 سال عمر کرده باشد، وفات او سال 155 ه ق خواهد بود. ابن ابی عمیر به راحتی مشایخی که وفات آنها حدود سال 155 و 160 ه ق باشد را درک کرده است. بنابراین نمی توان این مدل بحث را دنبال کرد.

#### وجه سوم: استفاده از ویژگی های روایت برای کشف سال تولد سدیر

روش دیگر آن است که ویژگی های خاص روایت سدیر از امام سجاد علیه السلام که در جلسه گذشته خوانده شد را مورد استفاده قرار دهیم. این روایت دو طریق دارد که از نظر سندی معتبر است:

1) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ جَمِيعاً عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَال‏

در این سند تحویل رخ داده است:

1. کلینی طریق دو واسطه ای به حنان بن سدیر دارد که عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ است. این طریق به نظر ما صحیحه است هر چند عده ای این طریق را حسنه تعبیر می کنند.
2. کلینی طریق سه واسطه ای به حنان بن سدیر دارد که مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ (بن عیسی) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ است که این طریق مسلمّا معتبر است.

ابراهیم بن هاشم و احمد بن محمد بن عیسی تقریبا هم طبقه هستند ولی به نظر می رسد ابراهیم بن هاشم مقداری تقدّم طبقه دارد و ورود «اول من نشر احادیث الکوفیین بقم» درباره او، به خاطر همین تقدم طبقه است که حنان و هم طبقه های او را درک کرده که احمد بن محمد بن عیسی از آنها با واسطه نقل می کند. متن روایت به این نحو بود:

عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبِي وَ جَدِّي وَ عَمِّي حَمَّاماً بِالْمَدِينَةِ فَإِذَا رَجُلٌ فِي بَيْتِ الْمَسْلَخِ فَقَالَ لَنَا مِمَّنِ الْقَوْمُ فَقُلْنَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَقَالَ‌ وَ أَيُّ الْعِرَاقِ قُلْنَا كُوفِيُّونَ فَقَالَ مَرْحَباً بِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْتُمُ الشِّعَارُ دُونَ الدِّثَارِ ثُمَّ قَالَ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْأُزُرِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ قَالَ فَبَعَثَ إِلَى أَبِي كِرْبَاسَةً فَشَقَّهَا بِأَرْبَعَةٍ ثُمَّ أَخَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا وَاحِداً ثُمَّ دَخَلْنَا فِيهَا ...[[1]](#footnote-1)

«شعار» به معنای لباسی است که بدن چسبیده است و «دثار» لباس رویی است. امام علیه السلام بیان می کند: این قدر شما دیندار هستید که به دین یا اهل بیت چسبیدید و شما آدم های خاص و مخلصی هستید. «الازر» جمع ازار است.

##### فقه الحدیث؛ نحوه برخورد امام علیه السلام با منکر

روایت بسیار تکان دهنده است و زمانی که امام علیه السلام می خواهد نهی از منکر کند، بسیار با لطافت با آنها رفتار می کند. ظاهر آن است که شلوار به پا نداشتند اما امام علیه السلام با آنها خوش و بش می کند و پس از آن، نهی از منکر می کند. امام علیه السلام در انتها نیز زمینه ترک منکر را با تحویل دادن کرباس، تهیه می کند. امام علیه السلام چون نهی از منکر را به نحو اصولی شروع کردند، در ادامه روایت حتی درباره مستحبّات نیز می تواند تذکّر دهد بر خلاف جایی که به نحو اصولی نهی از منکر نشود که حتی واجبات را نیز نمی توان تذکّر داد. در ادامه آمده است:

فَلَمَّا كُنَّا فِي الْبَيْتِ الْحَارِّ صَمَدَ لِجَدِّي فَقَالَ يَا كَهْلُ مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْخِضَابِ فَقَالَ لَهُ جَدِّي أَدْرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ مِنْكَ لَا يَخْتَضِبُ قَالَ فَغَضِبَ لِذَلِكَ حَتَّى عَرَفْنَا غَضَبَهُ فِي الْحَمَّامِ قَالَ وَ مَنْ ذَلِكَ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنِّي فَقَالَ أَدْرَكْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع وَ هُوَ لَا يَخْتَضِبُ قَالَ فَنَكَسَ رَأْسَهُ وَ تَصَابَّ عَرَقاً فَقَالَ صَدَقْتَ وَ بَرِرْتَ ثُمَّ قَالَ يَا كَهْلُ إِنْ تَخْتَضِبْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ خَضَبَ وَ هُوَ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ ع وَ إِنْ تَتْرُكْ فَلَكَ بِعَلِيٍّ سُنَّةٌ قَالَ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنَ الْحَمَّامِ سَأَلْنَا عَنِ الرَّجُلِ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام وَ مَعَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام

«صمد» به معنای «قصد» است و «الصمد» و «المصمود» به معنای مقصود است. امام علیه السلام سوال می کند: چرا خضاب نمی کنی و ادب مستحب را ترک کردی؟ جد سدیر می گوید: کسی را که از من و از تو بهتر بود را درک کردم که خصاب نمی کند. امام علیه السلام ناراحت شد و فرمود: کسی که از من بهتر است، کیست؟ جد سدیر می گوید: امیر المؤمنین علیه السلام را درک کردم که خضاب نمی کرد. پس از این سخن، حضرت علیه السلام سرش را پایین انداخت.

امام سجاد علیه السلام توضیح نمی دهد که خضاب نکردن امیر المؤمنین علیه السلام علت خاص داشته است و توجیه نمی آورد و با لطافت بیان می کند که خضاب کنی بهتر است زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که از امیر المؤمنین علیه السلام برتر بود، خضاب می کرد و اگر خضاب نکنی، امیر المؤمنین علیه السلام خضاب نمی کرد. در حالی که در روایات، علت خاصی برای خضاب نکردن امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است اما امام علیه السلام اشاره ای به آنها نکرده است. در روایت آمده است:

1. رقم 5: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ حَفْصٍ الْأَعْوَرِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ خِضَابِ اللِّحْيَةِ وَ الرَّأْسِ أَ مِنَ السُّنَّةِ فَقَالَ نَعَمْ قُلْتُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ص لَمْ يَخْتَضِبْ فَقَالَ إِنَّمَا مَنَعَهُ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّ هَذِهِ سَتُخْضَبُ مِنْ هَذِهِ[[2]](#footnote-2)
2. رقم 8: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ خَضَبَ النَّبِيُّ ص وَ لَمْ يَمْنَعْ عَلِيّاً ع إِلَّا قَوْلُ النَّبِيِّ ص تَخْتَضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَ قَدْ خَضَبَ الْحُسَيْنُ وَ أَبُو جَعْفَرٍ ع[[3]](#footnote-3)

در جنگ احد زمانی که حضرت امیر علیه السلام شهید نمی شوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گویند: بسیار آرزوی شهادت داشتم. پیامبر ص می فرماید: « إِنَّ هَذِهِ سَتُخْضَبُ مِنْ هَذِهِ» به زودی ریشت از سرت خضاب می شود.

ظاهرا امیر المؤمنین علیه السلام به نحوی در این امر، استنان به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده است. در روایتی[[4]](#footnote-4) وارد شده که آیا فرق گذاشتن به این معنا که مو به مقداری بلند باشد که بتواند وسط آن را باز کند، از سنت است؟ امام علیه السلام می فرماید: نه. راوی می گوید: پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرق گذاشته بود؟ امام علیه السلام می فرماید: خداوند به واسطه آیه ﴿يَقُولُ لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُون﴾[[5]](#footnote-5) وعده داخل شدن در مسجد الحرام و تراشیدن موی سر را دادند ولی در آن سال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب نتوانستند وارد مکه شوند و صلح حدیبیه رخ داد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای اینکه به مردم بفهماند وعده الهی حق است، موی سر را نزدند و حداقل یکسال از زمان صلح حدیبیه که در ذیقعده بود، سپری شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موی سر را نزدند. اما پس از تراشیدن موی سر، دیگر آن را بلند نگه نداشتند و هیچ گاه موی ایشان زیاد نبود که بتواند فرق باز کند.

گویا حضرت امیر علیه السلام نیز خضاب نمی کردند تا به مردم نشان دهند که وعده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به « إِنَّ هَذِهِ سَتُخْضَبُ مِنْ هَذِهِ» حق است و سفیدی محاسن حضرت امیر علیه السلام روضه مجسّم بوده و نشانه آن بوده که با خون سر خضاب می شود. شاید امام سجاد علیه السلام یاد « إِنَّ هَذِهِ سَتُخْضَبُ مِنْ هَذِهِ» افتادند و از این جهت سر را به زیر انداختند اما با این حال، حضرت علیه السلام وارد روضه نمی شوند. امام سجاد علیه السلام در حد معقولی همراه با نرمی و آرامش نهی از منکر می کند و دیگر ادامه نمی دهد.

##### قرائن کشف سال وفات سدیر از این روایت

###### قرینه اول: مخاطب قرار دادن جد سدیر به «کهل» توسط امام علیه السلام

تعبیری که امام سجاد علیه السلام خطاب به سدیر دارند، «یا کهل» است. لسان العرب درباره «کهل» می نویسد:

الكَهْلُ: الرجل إِذا وَخَطه الشيب و رأَيت له بَجالةً،[[6]](#footnote-6)

کهل زمانی است که مقداری مو سفید شود. «وخطه» به معنای «خالطه» است و «بجاله» از ماده بجیل است و به معنای نوعی وقار و بزرگی است. در ادامه دارد:

و في الصحاح: الكَهْلُ من الرجال الذي جاوَز الثلاثين و وَخَطَه الشيبُ... قال ابن الأَثير: الكَهْلُ من الرجال من زاد على ثلاثين سنة إِلى الأَربعين، و قيل: هو من ثلاث و ثلاثين إِلى تمام الخمسين ... قال أَبو منصور: و إِذا بلغ الخمسين فإِنه يقال له كَهْل؛ ... ابن الأَعرابي: يقال للغُلام مُراهِق ثم مُحْتَلم، ثم يقال تخرَّج وجهُه«» ثم اتَّصلت لحيته، ثم مُجْتَمِعٌ ثم كَهْلٌ، و هو ابن ثلاث و ثلاثين سنة؛ قال الأَزهري: و قيل له كَهْل حينئد لانتهاء شَبابه و كمال قوَّته، ... غيره: رجل كَهْل و امرأَة كَهْلة إِذا انتهى شبابُهما، و ذلك عند استكمالهما ثلاثاً و ثلاثين سنة،

کسی درباره منتهی الیه کهل بیش از پنجاه سال نگفته است به همین دلیل «کهل» در کتب لغت عربی - فارسی، میانسال ترجمه می شود. پس جد سدیر در موقع این حادثه، کهل بوده است.

###### قرینه دوم: بالغ بودن سدیر در هنگام واقعه

قرینه دیگر آن است که در این هنگام نیز سدیر (نوه) ظاهرا بالغ بوده است. وجه استظهار بالغ بودن سدیر این است:

1. اولا: مخاطب امام علیه السلام در «ما یمنعکم من الازر» و «عوره المؤمن علی المؤمن حرام» سدیر نیز بوده است و گرنه نظر به عوره غیر بالغ حرمت ندارد.[[7]](#footnote-7)
2. ثانیا: کرباسی که امام علیه السلام داده را به چهار قسمت تقسیم می کنند و یک قسمت را به سدیر می دهند.

پس ظاهر این روایت آن است که خود سدیر در هنگام این واقعه بالغ بوده است و به پدربزرگ او که حضرت امیر علیه السلام را درک کرده، «کهل» اطلاق شده است. امام سجاد علیه السلام به همراه فرزندشان امام باقر علیه السلام بودند. امام باقر علیه السلام متولد 57 ه ق است و علی القاعده «معه ابنه علی» امام باقر علیه السلام بچه نبودند.

به طور معمول فاصله سنی نوه و جد حداقل 40 سال است. پس علی القاعده تاریخ این حادثه حدود سال 80 تا 85 ه ق است که مثلا در سال 85 ه ق، جد سدیر 50 ساله بوده و در سال 35 ه ق متولد شده است و در 5 سالگی حضرت امیر علیه السلام را درک کرده است که کمتر از 5 سال را نمی توان در نظر گرفت. «ادرکت» نیز تعبیری است که از آن فهمیده می شود در سن کم حضرت امیر علیه السلام را درک کرده است. همچنین اینکه ذهن امام علیه السلام به علم غیر امامت به این سمت نرفته که مراد از «أَدْرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ مِنْكَ» حضرت امیر علیه السلام بوده، نشان می دهد که فاصله با شهادت حضرت امیر علیه السلام در حدی بوده که افراد به طور متعارف امیر المؤمنین علیه السلام را درک نکرده بودند. این مطلب نیز اقتضا می کند واقعه حدود سال 80 تا 85 ه ق بوده است.

حال اگر سدیر در سال 85 ه ق 15 ساله باشد، ولادت او 70 ه ق یعنی 10 سال کمتر از محاسباتی که پیش از این بیان شد. هر چند نقل ابن ابی عمیر از کسی که متولد 80 باشد بعید نیست اما نقل از کسی که متولد 70 ه ق باشد، بعید است. زیرا سن زیاد در آن زمان بین 70 و 75 سال بوده است و وفات سدیر سال 145 و 150 بوده است و نقل ابن ابی عمیر از راوی که 150 فوت کرده، مستبعد است همچنانکه ابن ابی عمیر، ابی بصیر متوفی 150 ه ق را درک نکرده است.

از مجموع این قرائن اطمینان حاصل می شود که بین ابی عمیر و سدیر صیرفی سقط یا ارسالی صورت گرفته و از این جهت نمی توان با نقل ابن ابی عمیر، وثاقت سدیر را اثبات کرد.

# کلام آقای هاشمی درباره طوایف روایات مرتبط با تمکن از تصرف

آقای هاشمی در بحث شرطیت تمکن از تصرف، روایات را سه طایفه کرده است:

* طایفه اول: ما ورد فی المال الغائب عن مالکه او الغائب مالکه عنه
* طایفه دوم: ما ورد بعنوان ما لا یقدر علی اخذه
* طایفه سوم: ما ورد بعنوان الوديعة أو الدين وما لا يصل إلى يد المالك أو ما ليس في يد المالك

سپس روایات هر یک از طوایف را نقل می کند.

## اشکال: عدم ارتباط روایات دین به شرطیت تمکن از تصرف

به نظر می رسد در نظر بدوی روایات دین ارتباطی به بحث حاضر ندارد مگر با تقریبی که در آینده بیان خواهد شد. یکی از روایاتی که ایشان آورده این است:

عَنْ مَيْسَرَةَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ أَ يُزَكِّيهِ قَالَ كُلُّ دَيْنٍ يَدَعُهُ هُوَ إِذَا أَرَادَ أَخْذَهُ فَعَلَيْهِ زَكَاتُهُ وَ مَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ[[8]](#footnote-8)

راوی درباره زکات دین پرسش کرده و امام علیه السلام می فرماید: دین دو قسم دارد. دینی که می تواند آن را اخذ کند و دینی که نمی تواند آن را اخذ کند. دینی که می تواند آن را اخذ کند، زکات دارد بر خلاف دینی که نمی تواند آن را اخذ کند. باید دقت داشت: کسی که مال را از دیگری طلبکار است، مالک مال نیست. امام علیه السلام درباره کسی که مالک نیست اما قدرت بر مالکیت دارد، «فعلیه زکاته» تعبیر کرده و فرض می گیریم به معنای وجوب زکات است. آیا این مطلب دلیل بر آن است که چیزی بیشتر از مالکیت یعنی تمکن از تصرف، شرط وجوب زکات است؟

این بحث فارغ از اراده وجوب یا استحباب از «فعلیه زکاته» است زیرا روایات وارد در دین با یکدیگر تعارض دارد و شاید جمع بین آنها اینگونه باشد که در دین زکات واجب نیست و اگر بتواند اخذ کند، پرداخت زکات استحباب مؤکّد دارد. حال به فرض در دینی که امکان اخذ دارد، زکات واجب باشد، این مطلب چه ارتباطی به اشتراط تمکّن از تصرف در مملوک دارد؟

روایت دیگری که ایشان آن را آورده، معتبره عمر بن یزید است:

عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَيْسَ فِي الدَّيْنِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الدَّيْنِ هُوَ الَّذِي يُؤَخِّرُهُ فَإِذَا كَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ[[9]](#footnote-9)

روایت دیگری که ایشان آورده، معتبره سماعه است:

عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ عَلَى النَّاسِ يَحْتَبِسُ فِيهِ الزَّكَاةَ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ فَإِذَا قَبَضَهُ فَعَلَيْهِ الزَّكَاة ُ وَ إِنْ هُوَ طَالَ حَبْسُهُ عَلَى النَّاسِ حَتَّى يَتِمَّ لِذَلِكَ سِنُونَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَخْرُجَ ...[[10]](#footnote-10)

در این روایت بیان شده: تا دین را قبض نکرده، زکات ندارد. قبض دین مقوّم مالکیت است و تا قبض نکرده، مالک عین نیست. خلاصه؛ این روایت شرط زکات را مالکیت عین دانسته است و این ارتباطی به تمام تمکّن از تصرّف ندارد.

البته روایت زراره نیازمند دقت بیشتری است. آقای هاشمی در این باره می نویسد:

ويدلّ على ذلك أيضاً الروايات العديدة المعتبرة الدالّة على نفي الزكاة عن الدائن حتى يخرج إليه ماله أو يقبضه الدائن، وقد علّل ذلك في بعضها بأنّ المقرض ليس في يده المال، كما في صحيح زرارة[[11]](#footnote-11)

در جلسه آینده درباره روایت زراره بحث خواهیم کرد.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص497.](http://lib.eshia.ir/11005/6/497/)

فَلَمَّا كُنَّا فِي الْبَيْتِ الْحَارِّ صَمَدَ لِجَدِّي فَقَالَ يَا كَهْلُ مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْخِضَابِ فَقَالَ لَهُ جَدِّي أَدْرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ مِنْكَ لَا يَخْتَضِبُ قَالَ فَغَضِبَ لِذَلِكَ حَتَّى عَرَفْنَا غَضَبَهُ فِي الْحَمَّامِ قَالَ وَ مَنْ ذَلِكَ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنِّي فَقَالَ أَدْرَكْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع وَ هُوَ لَا يَخْتَضِبُ قَالَ فَنَكَسَ رَأْسَهُ وَ تَصَابَّ عَرَقاً فَقَالَ صَدَقْتَ وَ بَرِرْتَ ثُمَّ قَالَ يَا كَهْلُ إِنْ تَخْتَضِبْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ خَضَبَ وَ هُوَ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ ع وَ إِنْ تَتْرُكْ فَلَكَ بِعَلِيٍّ سُنَّةٌ قَالَ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنَ الْحَمَّامِ سَأَلْنَا عَنِ الرَّجُلِ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع وَ مَعَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ع [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص481.](http://lib.eshia.ir/11005/6/481/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص481.](http://lib.eshia.ir/11005/6/481/) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص486.](http://lib.eshia.ir/11005/6/486/)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الْفَرْقُ مِنَ السُّنَّةِ قَالَ لَا قُلْتُ فَهَلْ فَرَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ نَعَمْ قُلْتُ كَيْفَ فَرَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَيْسَ مِنَ السُّنَّةِ قَالَ مَنْ أَصَابَهُ مَا أَصَابَ رَسُولَ اللَّهِ ص يَفْرُقُ كَمَا فَرَقَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَدْ أَصَابَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِلَّا فَلَا قُلْتُ لَهُ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص حِينَ صُدَّ عَنِ الْبَيْتِ وَ قَدْ كَانَ سَاقَ الْهَدْيَ وَ أَحْرَمَ أَرَاهُ اللَّهُ الرُّؤْيَا الَّتِي أَخْبَرَهُ اللَّهُ بِهَا فِي كِتَابِهِ إِذْ يَقُولُ لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ (الفتح -: 27 -) فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَّ اللَّهَ سَيَفِي لَهُ بِمَا أَرَاهُ فَمِنْ ثَمَّ وَفَّرَ ذَلِكَ الشَّعْرَ الَّذِي كَانَ عَلَى رَأْسِهِ حِينَ أَحْرَمَ انْتِظَاراً لِحَلْقِهِ فِي الْحَرَمِ حَيْثُ وَعَدَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا حَلَقَهُ لَمْ يُعِدْ فِي تَوْفِيرِ الشَّعْرِ وَ لَا كَانَ ذَلِكَ مِنْ قَبْلِهِ ص [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره فتح، آيه 27. [↑](#footnote-ref-5)
6. [لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، ج11، ص600.](http://lib.eshia.ir/20007/11/600/) [↑](#footnote-ref-6)
7. سوال: پدر و جد و عموی سدیر بالغ بودند و همین میزان برای مخاطب قرار دادن آنها با «یمنعکم من الازر» و «عوره المؤمن علی المؤمن حرام» کفایت می کند.

پاسخ: این احتمالات وجود دارد و به همین دلیل سبب حصول قطع نمی شود اما به حدی نیست که مانع ظهور شود و استدلال بر اساس ظواهر امر است. [↑](#footnote-ref-7)
8. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص32.](http://lib.eshia.ir/10083/4/32/) [↑](#footnote-ref-8)
9. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص519.](http://lib.eshia.ir/11005/3/519/) [↑](#footnote-ref-9)
10. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص520.](http://lib.eshia.ir/11005/3/520/) [↑](#footnote-ref-10)
11. کتاب الزکاه؛ ج 1، ص: 80 [↑](#footnote-ref-11)